

نسبیت زبانی و گفتمان در زندگینامه‌های خودنوشت از منظر

پست‌مدرنیسم

مریم قائمی^۱، دکتر فرزانه سجودی^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

۲. دانشیار دانشگاه هنر، تهران، ایران

چکیده

وقتی متن در یک بستر آشنا درک شود و برای خواننده کلیتی منسجم داشته باشد، یک "پاره کلامی" یا "گفتمان" خوانده می‌شود. قرائت یک گفتمان، هم در گرو دانش زبانی و هم دانش غیرزبانی است. زندگینامه خودنوشت نیز درمقام یک روایت جهان‌متنی خود را دارد. واقعیت آن، حاصل شیوه رمزگذاری زبانی، یعنی همان نسبیت زبانی و جبر زبانی از سوی نگارنده اش است که فعالانه جهان و خویشتن را برمی‌سازد. از این رو، از رهگذر تحلیل دامنه زبان به کار رفته در یک متن زندگینامه خودنوشت، به لحاظ معانی صریح و زنجیره‌ای از معانی ضمنی، می‌توان شناختی از جهان بینی مؤلف به دست آورد. به بیان دیگر، سوژه زندگینامه خودنوشت، محصول لحظه به لحظه، و از یک تجربه به تجربه دیگر است که در گستره‌ای از زبان، در موقعیت‌های چندگانه برخاسته از گفتار ایستا قرار می‌گیرد. اجرای همین خویشتن چندپاره به یک هنجار پست مدرن تبدیل شده است. حال باید پرسید، ارتباط میان زبان با واقعیت زندگینامه خودنوشت چیست و چه جنبه‌هایی از هویت فرهنگی خویشتن را بازنمایی می‌کند؟ با توجه به این مسئله، هدف از این مقاله، پاسخ به این پرسش است که در قرائت ما از سوژه پست مدرن در کانون زندگینامه خودنوشت، با در نظر گرفتن زبان به منزله واسطه بیان و نیز با توجه به فرازبان در مقام زبانی که برای توضیح درخصوص زبان چنین متنی به منظور باز نمود خویشتن به کار می‌رود، چگونه "من" چندگانه و مبهم و هم چنین "دیگران" برآمده از این متون، در زبان تحقق می‌یابند و در گفتمان‌های گوناگون شرکت می‌جویند.

واژه‌های کلیدی: گفتمان، زندگینامه خودنوشت، پست مدرنیسم، سوژه، بازنمایی.

۱. مقدمه

با توجه به پیشینه زندگی‌نامه خودنوشت در مقام یک سبک غربی برای تولید خویشتن، می‌توان گفت که این سبک نوشتار به واقع یک گفتمان به شمار می‌رود که میراث و نتیجه فرعی عصر روشنگری است. طبق رویکرد آن دوره، زندگی‌نامه خودنوشت، یک "من" منطقی و بازنمایی کننده را در مرکز خود دارد که در خویشتن تأمل و تعمق می‌کند. از این رو، فضیلت افرادی به شمار می‌آید که می‌اندیشند و وجود دارند، و نیز فضیلت اشخاصی محسوب می‌شود. در راستای بحث بازنمایی سوژه‌ی زندگی‌نامه خودنوشت در قالب گفتمان این ژانر از منظر پست مدرنیست، ما با یک سوژه چندپاره و بی‌ثبات سر و کار داریم که خالق معنای خودش به واسطه زبان نیست. بلکه، سوژه ای را می‌یابیم که طی زمان دستخوش تغییر و تحول می‌گردد و می‌توان بازنمایی آن را در زبان این جهان متنی جست و جو کرد. بنابراین، ما باید هر ارتباط ساده میان گفتمان و سوژه متکلم را مورد پرسش قرار دهیم، به‌خصوص این نقطه نظر که می‌گوید "تجربه، صدا را تولید می‌کند." برای مثال، زن بودن به معنای حرف زدن با صدای زنانه است. نگارنده زندگی‌نامه خودنوشت به واقع شکل‌ها و تکنیک‌های مربوط به بسیاری از گفتمان‌ها را که کاملاً در یک شکل واحد یا الگوی معیارگون جای نمی‌گیرند و شامل بیش تر شیوه‌های چندفرهنگی بازنمایی خویشتنی شود، به کار می‌گیرد. از این رو، می‌توان گفت که زندگی‌نامه خودنوشت فرصتی را برای تغییر و تبدیل خویشتن مهیا می‌سازد. زندگی‌نامه خودنوشت بیش از این که یک گزارش با محتوای ثابت باشد که در پایان زندگی طولانی یک فرد خلاصه می‌شود، در واقع طرحی مبتنی بر تفکر و اندیشه در خصوص این موضوع است که "چگونه دیگری شویم." در این راستا، فوکو نیز معتقد است که "ما می‌نویسیم تا تبدیل به شخص دیگری غیر از آن کسی که بودیم، بشویم."

رشد فزاینده این سبک نوشتار از دهه ۱۹۷۰ به این سو نیز در حقیقت مرهون شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون است که سبب شده تا طیف بیش تری از مردم به چاپ و انتشار شرح انتظارات خود از زندگی دست بزنند. به طور کلی، می‌توان دو نکته اساسی را در خصوص ژانر زندگی‌نامه خودنوشت جست و جو کرد. نخست این که به لحاظ صوری، برخی از متون ژانر زندگی‌نامه خودنوشت به راستی تجربی، بی‌ثبات و چندصدایی اند و به همان اندازه که می‌توانند شاهد و مستندی برای خویشتن باشند، متنوع نیز هستند و نقد، هجو و

یا تقلید سازی از خویشتن را نیز شامل می‌شوند. از این رو، زبان و فرازبان در تجزیه و تحلیل این متون نقش مهمی را ایفا می‌کنند. نکته دوم این است که برخی دیگر از متون زندگینامه خودنوشت، تمرکزشان بر بیان یک داستان متفاوت است، و نه بر گفتن داستان به شیوه ای متفاوت. در این راستا، جنبش‌های هویت محور (مانند جنبش زنان، رنگین پوستان و افراد دارای گرایش جنسی خارج از هنجار اجتماع) در دهه‌های اخیر نقش بسزایی داشته و پیشرفت‌هایی را در زمینه این نوع نوشتار رقم زده‌اند و حتی بررسی‌های نظری و نقادانه‌ای را در حوزه‌هایی مانند زبان شناسی، جنسیت، نژاد، فمینیسم و مطالعات پسااستعماری تعریف کرده‌اند. میان این نظریه‌ها، زندگینامه‌های خودنوشت و همچنین شهادت دهی‌ها که اخیراً در رسانه‌های اعتراف محور (از جمله برنامه‌های تلویزیونی افشا کننده زندگی‌های واقعی افراد) نمود دارند، نوعی تشریک مساعی و هم افزایی دیده می‌شود. تلاش تمامی این رویکردها، بررسی "غیر بودن" یا دیگربودگی نگارنده زندگینامه خودنوشت در نوشتارش است و اینکه چگونه از راه زبان تبدیل به سوژه‌هایی می‌شوند که نماینده دیگران هستند. حال پرسش این است که روایت زندگی خصوصی و عمومی نویسنده در زندگینامه خودنوشت، به واسطه زبان، گفتمانی ساختمانی است یا اینکه واقعی و مشروع به شمار می‌آید؟ چگونه نگارنده زندگینامه خودنوشت می‌تواند از رهگذر زبان، خود را به جایگاه سوژه بازنمایی کننده ارتقاء دهد تا نماینده دیگران شود؟ زبان بلاغی چه تفاوتی را برای متن زندگینامه خودنوشت رقم می‌زند تا آن را از دیگر گفتمان‌های مشابه مانند خاطره نویسی روزانه، متمایز سازد؟ این تحقیق می‌کوشد تا به سه پرسش اساسی فوق‌الذکر باز منظر پست مدرنیسم پاسخ گوید که زمینه پژوهشی نوینی در نقد و مطالعه زندگینامه خودنوشت شمرده می‌شود و منابع فارسی چندانی در این حوزه تحقیقی به چشم نمی‌خورد.

۲. پیشینه مطالعات زندگینامه خودنوشت در عصر پست مدرن

در پایان دهه ۱۹۷۰، مطالعات زندگینامه خودنوشت شکل جدیدی به خود گرفت، لحظه‌ای که ویژگی‌های برجسته اش، "تجربه گرایی انتظام بخش"، توجه به سیاست‌های نگارش به زبان اول شخص مفرد، مفهوم سازی مجدد در خصوص روابط میانقومیت، جنسیت، نژاد، گرایش جنسی و نیز اشکال گوناگون بازنمایی بوده است. پست مدرنیسم، انواع تفکرات دسته بندی

کننده و همچنین روش‌های تحکیم و حفظ این طبقه بندی‌ها را مورد پرسش قرار می‌دهد. از این رو، مطالعات فرهنگی و ادبی در پست مدرنیسم، بر طبقه‌بندی تحلیلی و تجربی "خویشتن" و مرزهای بازنمایی آن متمرکز شده‌اند. توجه به برساخته شدن "خویشتن" در زندگی‌نامه خودنوشت و به وسیله زندگی‌نامه خودنوشت، امری ضروری به شمار می‌آید، و این کار با پرسش‌درخصوص روش‌شناسی‌هایی که هویت فرهنگی "خویشتن" را از راه زبان تولید و بازتولید می‌کنند، میسر می‌گردد. بنیان‌هایی که کنکاش‌های هستی‌شناختی و هویت بر آنها استوار است، از طریق ارجاعات برساخته شده میان "متن ادبی" و "بستر نقادانه" تعیین می‌شوند، و به نوبه خود، تأثیر ارجاعی طبقه بندی‌های هویتی را رقم می‌زنند، از جمله این که آیا پست مدرنیسم یک هویت است؟ آیا می‌توان پست مدرن یا پست مدرنیست بود؟ آیا این نامی است که می‌توان بر خویشتن گذاشت و یا از سوی کسی تعیین می‌شود؟ آیا "امری جمعی" محسوب می‌شود و یا نوعی گرایش یا یک رشته خاص است، حتی اگر مرزهای انطباقی را زیر پا بگذارد؟ در مطالعات سنتی زندگی‌نامه خودنوشت، اصطلاحاتی که درون پست مدرنیسم احتمالاً دستخوش تغییر شده‌اند، به‌خصوص اصطلاحات مربوط به تاریخ و سوژکتیویته، به عنوان عناصر ثابت داستان زندگی فرد در نظر گرفته می‌شدند. به همین ترتیب، در مطالعات سنتی زندگی‌نامه خودنوشت، متونی که این ثبات را تأیید می‌کردند و یا درحال تصدیقین ثبات بودند، "سنت" زندگی‌نامه خودنوشت را شکل می‌دادند. اما، اکنون زمان آن فرارسیده تا مفاهیم ضمنی ژانر زندگی‌نامه خودنوشت را مورد بررسی قرار دهیم. شک‌گرایی پست مدرنیسم درباره "گونه شناسی (یا سنخ شناسی) عام"، اهرم مفهومی مؤثری را برای این کار خطیر فراهم می‌آورد. روشنگری‌های پست مدرنیسم درخصوص کارکرد ایدئولوژی و بازنمایی، فرصت مناسبی را برای تجدیدنظر درباره ارتباط میان زندگی‌نامه خودنوشت و سنت آن، و همچنین درباره جایگاه زندگی‌نامه خودنوشت به عنوان یک ژانر، در اختیار ما قرار می‌دهد.

زندگی‌نامه خودنوشت به عنوان روشی برای بازنمایی خویشتن که به طرز پیچیده‌ای درون همه فرهنگ‌ها جای دارد، و همچنین مطالعات انجام‌شده درخصوص زندگی‌نامه خودنوشت به عنوان یک شیوه نقادانه بینارشته‌ای، نتایج گوناگونی را برایتکنیک‌ها و نقدهای پست مدرنیستی به دنبال داشته‌است. از این رو، بررسی دوسویه زندگی‌نامه خودنوشت و پست مدرنیسم، به علت توجه هر دوی آنها به نظریه‌پردازی درخصوص سوژه، امری ضروری است. پرسشگری و

نیروی بالقوه منتقدانه پست‌مدرنیسم در زمینه زندگی‌نامه خودنوشت، از راه تأکید گذاری بر سوژه در مقام عاملِ گفتمان، یعنی در جایی که خود سوژه الزاما" به عنوان امری استدلالی فهمیده می‌شود، نمود می‌یابد. شانتال موفه و تعدادی دیگر از منتقدان عصر حاضر، با نگاهی زندگی‌نامه خودنوشت و دیگر شکل‌های بازنمایی خویشتن از منظر پست‌مدرنیسم، می‌کوشند تا در خصوص سوژه نظریه‌پردازی کنند، زیرا زندگی‌نامه خودنوشت و شکل‌های مربوط به بازنمایی خویشتن را به منزله جایگاه تولید هویت در نظر می‌گیرند، و در مقام متن نیز، هم در مقابل هویت‌های فرهنگی مقاومت می‌ورزند و هم آنها را تولید می‌کنند. از این رو، به اعتقاد گیلور این که پست مدرنیسم چه کاری انجام می‌دهد، با اهمیت تر از چپستی پست‌مدرنیسم و مفهوم نهایی اش است. پروژه‌هایی که در پی تعریف خصوصیات درونی پست مدرنیسم یا همان هویت پست مدرنیسم هستند، فرض را - هرچند موقتی - بر این گذاشته‌اند که پست‌مدرنیسم موجودیتی ثابت و ریشه‌دار دارد، و با آن که یک روش ضدبنیادگرایی به شمار می‌رود، از یکمبنا و بنیان نیز برخوردار است. نیروی بالقوه پست‌مدرنیسم به عنوان شیوه‌ای منتقدانه، همگام با تاریخ حرکت می‌کند، و رابطه آن با زندگی‌نامه خودنوشت، دوجانبه و بحث‌انگیز است. افزون بر این، پست‌مدرنیسم، حوزه مناسبی برای بررسی‌بازنمایی خویشتن است، آن هم زمانی که مجموعه‌ای از عملکردهای فرهنگی، تاریخی و نوشتاری با توجه به اجزای خاص شان در نظر گرفته می‌شوند.

مطالعات زندگی‌نامه خودنوشت در حال حاضر رونق دارد و متونی را مورد توجه قرار می‌دهد که تا پیش از این، "زندگی‌نامه خودنوشت" به شمار نمی‌آمدند. در مطالعات سنتی زندگی‌نامه خودنوشت، بازنمایی یک خویشتن (عمدتاً) سفیدپوست، غیرهمجنس‌گرا و نخبه، امری طبیعی به شمار می‌آمد. تلاش‌های انجام‌گرفته برای پایه گذاری ژانر زندگی‌نامه خودنوشت بر مبنای آثار آگوستین، روسو، هنری آدامز و غیره، در تولید فرهنگی سیاست‌های هویتی نیز نقش داشته است، سیاستی که از طریق بازتولید طبقات اجتماعی، گرایش‌های جنسی، نژاد و جنسیت، به عنوان شرایط لازم برای ایجاد "تفاوت" در گستره اجتماعی قدرت، بر آن بود تا سلسله مراتب هویت را حفظ کند. از منظر نقد پست‌مدرنیستی که ژانرهای مختلف را به دیده تردید می‌نگرد، ژانر غیرکلاسیک و نوظهور زندگی‌نامه خودنوشت، نقطه مناسبی برای توجه محسوب می‌شود. اکثر منتقدان سنتی زندگی‌نامه خودنوشت به منظور به دست آوردن جایگاهی

در فضای محدود و رقابت‌جویانه مطالعات ادبی، دربارهٔ انسجام‌عمومی و تداوم تاریخی زندگی‌نامهٔ خودنوشت، استدلال‌هایی را ارائه می‌کنند. اما از سوی دیگر، بسیاری از کنکاش‌های پست‌مدرن، از تعریف کلی نگر زندگی‌نامهٔ خودنوشت و حد و مرزهای قرار داده شده از طرف نظریات مربوط به ژانر، دوری می‌جویند. علتش این است که زندگی‌نامهٔ خودنوشت، ماهیتی دوگانه دارد. از یک سو، اغلب از لحاظ عینی بودن، ناکافی به نظر می‌رسد، زیرا "شاهد عینی"، حتی بیش از دیگر مفسران وقایع، همزمان مورد سوءظن و پیگیری قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، زندگی‌نامهٔ خودنوشت از لحاظ ذهنی بودن نیز ناکافی است، زیرا بر محدودیت‌های واقعیت بیش از اندازه تکیه دارد. از این رو، زندگی‌نامهٔ خودنوشت، هم بیرون از تاریخ و هم بیرون از "داستان خیالی" قرار می‌گیرد. ۳. بازنمایی سوژهٔ پست مدرن در گفتمان زندگی‌نامهٔ خودنوشت

یکی از "نشان‌های" زندگی‌نامهٔ خودنوشت، به کارگیری مشکل ساز ضمیر فاعلی "من" است که ارجاع مناسبی ندارد. تعاریف مربوط به زندگی‌نامهٔ خودنوشت، از وجود ارجاع میان یک فرد که می‌گوید "من"، و "منی" که یک فرد نیست و بلکه یک کارکرد زبانی است، سرچشمه می‌گیرند. از این رو، این نوع تعاریف همواره به لحاظ ارجاع به این ناهماهنگی، دستخوش تزلزل می‌شوند. اما، این مشکل را باید بر پایهٔ بازنمایی خویشتن، بسترسازی کرد. به بیان دیگر، چه قرائت‌هایی از زندگی‌نامهٔ خودنوشت امکان‌پذیر است، آن هم زمانی که عنصر زبان‌شناختی و حس راحتی با کلمات که فرد برای برخورداری از ثبات، بیش از همه به آنها متوسل می‌شود، هم عام بودن و هم فردیت را عرضه می‌کند؟ همچنین، به طور کلی، زمانی که خویشتن مستقل همانگونه برتر نیست، و یا هنگامی که نشان زندگی‌نامهٔ خودنوشت، یعنی همان "من"، جایگاهی را تعیین می‌کند که در آن، مرجع صلاحیتدار برخی گفتمان‌ها به منزلهٔ تأییدی بر بازنمایی خویشتن جلوه گر می‌شود، چه نوشته‌هایی از زندگی‌نامهٔ خودنوشت امکان‌پذیر خواهند شد؟ هر چند نقدهای بسیاری به مسئلهٔ ارجاع می‌پردازند، از نظر برخی منتقدان و مؤلفان زندگی‌نامهٔ خودنوشت، نکتهٔ بااهمیت، همان نیروی بالقوه برای اعطای شکل‌های دوباره به هویت مبتنی بر زندگی‌نامهٔ خودنوشت و در ارتباط با مجموعه ای از گفتمان هاست، و نه بازبینی بیش تر ارتباط زندگی‌نامهٔ خودنوشت با "امر واقعی". از دیدگاه پساساختارگرایی و پست مدرنیسم، حقیقتی وجود ندارد، بلکه آن چیزی که هست، فقط تفسیر و برداشت است.

به عقیده گیلومر، "نشان زندگینامه خودنوشت" که در "من" متجلی می‌شود، به ژانرهای ثابت بیش تری متصل است، از جمله به رمان مبتنی بر زندگینامه خودنوشت که "اشتباه معنایی" را نیز در پی دارد. نشان زندگینامه خودنوشت یا همان "من"، وجود گسیختگی در ژانر، و نیز ظهور یا وقفه بازنمایی خویشتن در ژانرهای را خاطر نشان می‌سازد که تا پیش از این، بازنمایی خویشتن در آنها مشروعیت نداشت. افزون بر این، گرچه بسیاری از نویسندگان به ژانرهای آثارشان اشاره می‌کنند، ایننوع تعیین کردن‌ها می‌تواند از سوی منتقدانی که نشان زندگینامه خودنوشت یعنی همان "من" را برای صلاحیت بخشیدن به و یا سلب صلاحیت از آثار ایشان به کار می‌گیرند، مورد پرسش واقع شود. نشان زندگینامه خودنوشت می‌تواند باعث سلیم‌شروعیت گردد (مانند این جمله که "این یک رمان نیست، بلکه رمانی مبتنی بر زندگینامه‌ی خودنوشت است") و یا ارتقای کار نگارنده را رقم بزند (مانند این جمله که "این فقط یک زندگینامه خودنوشت نیست، بلکه یک حماسه یا شعر غنایی است.") بحرانیکه شکل زندگینامه خودنوشت را در مقام وجود بحران در ژانر در نظر می‌گیرد، درخور بررسی است. نشان زندگینامه خودنوشت، یک "تأثیر استدلالی"، یک تأثیر قرائت مرتبط با برخی گفتمان‌هاست، و همزمان از راه گردآوری و واسازی دیگر گفتمان‌ها و ژانرها تعریف می‌یابد.

بنابراین، نشان زندگینامه خودنوشت یک بی‌ثباتی تأثیرگذار را هم در متن و هم در بستر یا زمینه آن می‌آفریند. و در همین حال، بی شک، یک بحران در سلسله‌مراتب هویت‌های زندگینامه خودنوشت نیز به شمار می‌آید، زیرا مؤلف زندگینامه خودنوشت تبدیل به جایگاه معنا در این فعالیت می‌شود، آن هم در مقام تولیدکننده معنا و نظم‌دهنده به شناخت. منتقدان به این موضوع پرداخته‌اند که چگونه انواع متون بازنمایی خویشتن که بسیاری از آنها تا پیش از این، زندگینامه خودنوشت محسوب نمی‌شدند، نتوانسته‌اند در طبقه‌بندی‌های عام و محض، ادغام شوند. پیامد این امر، مقاومت و ایستادگی در برابر پروژه زندگینامه خودنوشت رایج در دوره پس از عصر روشنگری است که هدفش حفظ سیاست فردگرایی بود. آندره‌هکودرسکو، زندگینامه‌نویس رومانیایی و خبرنگار رادیوی ملی، براساس موضوع بازنمایی خویشتن که محور کنکاش پست‌مدرنیسم در طبقه بندی هاست، مرز میان هنر و زندگی را کمرنگ می‌سازد، درست مانند آن چه در رویابینی یا کابوس همراه با بازتابهای غیرارادی و فزاینده رخ می‌دهد. کودرسکو، زندگینامه خودنوشت را به منزله یک اجرا می‌داند که در مقابل دیگران بازی می‌شود، دیگرانی

که شاهد این امر هستند که چگونه نوشتن می‌تواند شیوه ای برای "افزودن بر زندگی من" (و چه بسا قضاوت درباره آن) باشد. این حالت، نوعی صحنه‌آرایی مبتنی بر زندگی‌نامه خودنوشت به شمار می‌رود که تمرکزش بر جایگاه همواره پیچیده کسانی است که به بازنمایی خویشتن می‌پردازند. گروهی از منتقدان، برخلاف آن دسته از منتقدان پست‌مدرنیسم که در مورد سوژه انسانی و عاملیت انسانی احساس نگرانی می‌کنند، انتقادهایی را در خصوص برساخته‌ها و بازنمایی‌های غالب از سوژه و نیز شکل‌های سیاسی و اجتماعی عاملیت، مطرح کرده‌اند. اما، نکته حائز اهمیت این است که زندگی‌نامه خودنوشت به پست‌مدرنیسم در حقیقت یک متن و یک گفتمان را می‌بخشد که از طریق آن، می‌توان در مورد عاملیت انسانی نظریه‌پردازی کرد. عامل انسانی غیرمتمرکز در پست‌مدرنیسم، در مقام سوژه زندگی‌نامه خودنوشت ظاهر نمی‌شود، بلکه در مقام تولیدکننده گفتمان است. از این رو، تناقضات موجود در گفتمان‌های بازنمایی خویشتن را بسط می‌دهد، و این تناقضات به نوبه خود، گسیختگی‌ها یا ناپیوستگی‌های موجود را توضیح می‌دهند (گیلمور، 5-8: 1994)

۳-۱. مرزهای بازنمایی زبانی در زندگی‌نامه خودنوشت

در خصوص مرزهای بازنمایی در زندگی‌نامه خودنوشت، پال جی پرسش‌های زیر را به میان می‌آورد: تا چه اندازه تعریف‌های سنتی از زندگی‌نامه خودنوشت، مانع درک ما از مفاهیم ضمنی بازنمایی خویشتن شده‌اند؟ "بیرون از مرزها"ی زندگی‌نامه یخودنوشت در واقع چه جایی به شمار می‌رود؟ چه چیزهایی در خارج از مرزها، "هویت" تلقی نمی‌شوند؟ توجه و علاقه پست‌مدرنیسم به موضوع خویشتن، شیوه متفاوتی را برای طرح سؤالات محوری مربوط به مطالعات سنتی زندگی‌نامه‌ی خودنوشت و گفتمان‌های معاصرتر در خصوص بازنمایی خویشتن در پیش می‌گیرد، از جمله این که: سوژه این گفتمان کیست؟ چطور می‌توان خود را در مقام سوژه بازنمایی در نظر گرفت؟ بی شک، نگاه منتقدان پست‌مدرن به این پرسش‌ها با رویکرد انسان‌گرایان سنتی تفاوت دارد. پال جی همچنین نقش حافظه بصری در زندگی‌نامه خودنوشت که کم‌تر مورد بررسی قرار گرفته است و نیز بحث هویت خویشتن و در نتیجه، چالش‌های مرتبط با ناکافی بودن یک رسانه واحد برای تحقق بازنمایی خویشتن را شرح می‌دهد. زبان بصری که از سوی فرهنگ در اختیار ما قرار گرفته است، قلمروی متراکمی از تصاویر را

در دسترس نگارنده زندگینامه خودنوشت می‌گذارد که می‌تواند از طریق آنها هویت خود را بازنمایی کند. به همین ترتیب، سیدونیاسمیت در مقاله "بدن هویت" به کندوکاو در زمینه پیچیدگی تجسم برای زنان می‌پردازد و تبعات آن درخصوص هویت و بازنمایی خویشتن را مورد بررسی قرار می‌دهد. طبق استدلال اسمیت، انواع گفتمان‌های مربوط به هویت در جهت گسست و تکه‌سازی بدن عمل می‌کنند، تا اجزای آن را بهتر بشناسند و بتوانند به آن هویت جنسی یا نژادی ببخشند. رابطه نزدیک با جسم و نیروی بالقوه آن برای ایجاد حس بیگانگی، اسمیت را به سمت این سؤال سوق می‌دهد که "رنگ پوست چه ارتباطی با نوشتار زندگینامه خودنوشت دارد و زندگینامه خودنوشت چه ارتباطی با رنگ پوست دارد؟" به عقیده اسمیت، هر فرد، به هر میزانی که در "پوست‌ها و کلاف‌های معنا" پوشانده و پنهان شود، معنای ضمنی بدن جنسیت یافته، بدن متن، و سیاست بدن را درهمة مفاهیم مربوط به فردیت به همراه دارد (گیلمور، 12).

مایکل فیشر نیز معتقد است که زندگینامه خودنوشت در توسعه انسان شناسی پست مدرن نقش داشته است. زندگینامه خودنوشت و قوم نگاری، به دلیل گزارش دهی و شرح به زبان اول شخص مفرد، با یکدیگر مشترکاتی دارند. زندگینامه یخودنوشت، "دیدگاهی بومی" را ارائه می‌کند که فقط از طریق "مصاحبه ژرف" امکان‌پذیر می‌گردد. زندگینامه خودنوشت از منظر فیشر راهی است برای غلبه بر محدودیت‌های نظریه اجتماعی سنتی، و لازمه اش این است که نگارنده زندگینامه خودنوشت شرحی از زندگی را برسازد که مطابق الگوهای محدود شده یک محقق برای بازنمایی خویشتن است. با این حال، هویت‌های چندفرهنگی که با این شکل از بازنمایی خویشتن همخوانی ندارند، از طریق همین محدودیت‌ها، بازنمایی می‌شوند. در نهایت، می‌توان زندگینامه خودنوشت را به عنوان جایگاهی در نظر گرفت که سرخ‌ها و شواهد "نظریه جدید اجتماعی" در آن یافت می‌شود، شواهدی که از مرزهای زندگینامه خودنوشت سنتی و یا از محدوده نظریه اجتماعی سنتی بسی فراتر می‌روند. فیشر همچنین معتقد است که زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، موجب تسهیل بازاندیشی درخصوص حرکت مردم‌شناسی (و در مجموع، علوم انسانی و اجتماعی) از سمت الگوهای ارتباطی رفتارگرایانه و نمادگرایانه به سوی الگوهای ساختارگرایی و پساساختارگرایی می‌شود. کلمات و نمادها در الگوهای رفتارگرایانه، نشانه‌هایی بی‌دردسر به شمار می‌آیند که در زنجیره‌های معنادار از جملات یا

عبارات، به هم می‌پیوندند و مرتب می‌شوند، و توالی‌های کُنش و واکنش را به وجود می‌آورند. از این رو، تحلیل‌گران می‌توانند الگوهای فرهنگی را براساس مجموعه اعتقادات بیان شده کُنش‌گران بنا کنند. نمادها در الگوهای نمادگرایانه، نشانه‌هایی ساده و تک معنا نیستند، بلکه معانی گوناگونی دارند. در نتیجه، در طول هر کُنش گفتگو، به واقعه‌معنایی بیش از آن چه یک گوینده یا شنونده درک می‌کند، مبادله می‌گردد. به این ترتیب، نمادها در الگوهای نمادگرایانه، نشانه‌هایی پیچیده شمرده می‌شوند که معانی غنی و چندگانه و در عین حال مجزا از هم دارند. غنی‌ترین نمادها، شبیه یک "سیاهچاله‌اند": یعنی کُل فرهنگ، درون‌شان متراکم شده است. تحلیل‌گران نمادگرا، الگوهای فرهنگی را براساس نمادهای اصلی، "خوشه‌های نمادین"، و "گره‌های شبکه‌های معنا" مرتب‌سازی می‌کنند، و این چیدمان در واقع به ساختار یک کریستال شباهت دارد. در "نظام نمادین"، نوعی حس اطمینان بخش درخصوص سکون نسبی یا ثبات به چشم می‌خورد. اما، الگوهای ساختارگرایانه و به‌خصوص پساساختارگرایانه، با واسازی نمادها و استعاره‌ها به زنجیره‌های "تداعی معنا" و یا "مجاز مرسل"، در جهت یک پویایی‌تکثیرشونده، پُرانشعاب و دگرگون ساز، عمل می‌کنند. از این رو، در ساختارگرایی، پارامترها یا همان مقادیر معنایی نمادین مربوط به تغییر و تنوع، الگوپردازی می‌شوند. اما، در پساساختارگرایی، عدم تعین‌های دگرگون ساز معنا شکل می‌گیرند که موجب حفظ ناپایداری و تغییرپذیری متون و ارتباطات می‌گردند. و اگر تحت کنترل شدید قرار نگیرند، حساسیت‌های شالوده شکنی پساساختارگرایی، تنش‌ها و فشارهای معانی جایگزین را آشکار می‌سازند و سبب واژگونی معنای قصد شده و مُجاز آن نظارت‌ها میشود (فیشر 96)

۳-۲. سوژه برساخته در مقام دیگری

زندگی‌نامه‌های خودنوشت و مطالعات زندگی‌نامه‌ی خودنوشت که بر گروه‌های قومی و زنان متمرکز هستند، به‌خصوص در دو دهه اخیر و در پی تحقیقات فمینیستی و حوزه پررونق مطالعات قومی، فزونی گرفته اند. به این ترتیب، علی‌رغم اظهارنظرهایی که در خصوص پایان دوران زندگی‌نامه خودنوشت و چالش‌های پست مدرن در زمینه مفاهیم سنتی خویشتن وجود دارد، روایت‌های زندگی‌نامه خودنوشت و مطالعات تحقیقاتی درخصوص آنها افزایش پیدا کرده اند. با این حال، در مطالعات زندگی‌نامه‌های خودنوشت قومیتی، تضادهایی میان نظریه‌پردازان

پست مدرن از یک سو، و روایت‌های گروه‌هایی که در حاشیه قرار گرفته‌اند از سوی دیگر، مشاهده می‌شود. تلاش‌های نهادینه شده برای ادغام "دیگری" فرهنگی و بسط قوانین، سبب شده‌است تا توجه محافل آکادمیک به سوی زندگینامه‌های خودنوشت زنان و گروه‌های قومی جلب شود، و محققان پذیرای گوناگونی و پیچیدگی فرهنگی باشند. از این منظر، زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، اغلب اوقات، کارکرد "نماینده بودن" را دارند، و بحث‌رزمینه ادبیات، فرهنگ و سوپژکتیویته اقلیت‌ها را برمی‌انگیزند. با توجه به پیچیدگی‌های دنیای پست مدرن ما، چندگانگی کشمکش‌ها و ناهمخوانی‌های فزاینده اقتصادی و اجتماعی که حول تفاوت‌های نژادی، طبقاتی، جنسیتی، و قومیتی شکلی گیرند، و همچنین به دلیل بدیهی فرض کردن این امر که زندگینامه خودنوشت، تصویری از یک انسان را به خواننده ارائه می‌کند، شیوه قرائت و آگاهی ما از تفاوت‌های فرهنگی، برانگیزنده سؤالات و پیامدهای مهمی خواهد بود. اگر فهم‌فرهنگ‌های گوناگون و افرادی که در جایگاه‌های مختلف قرار دارند، هدف غایی شناخت فرهنگی باشد و از طریق آن، بتوان هماهنگ‌تر و دوستانه‌تر با یکدیگر زندگی کرد، در این صورت لازم است درخصوص نحوه قرائت، ادراک و آموزش زندگینامه یخودنوشت، به خصوص زندگینامه خودنوشت قومیتی، بازاندیشی انجام گیرد. در خصوص زندگینامه خودنوشت، سه گفتمان مطالعات پست مدرنیسم، فمینیسم و قومیت‌گرایی بااهمیت به شمار می‌روند. پیش از هر چیز، باید گفت که زندگینامه یخودنوشت از کارکردهای ایدئولوژیکی مهمی در فرهنگ برخوردار است. پال اسمیت معتقد است که زندگینامه خودنوشت را نمی‌توان به عنوان شکل ارجح متن ایدئولوژیکی که لازمه اش انسجام و قابل شناسایی بودن ما در مقام یک "سوژه"ی مرتبط با دانش عقل محور است، ناچیز شمرد. از دیدگاه او، زندگینامه خودنوشت قادر است سوژه‌ای را که روابط اجتماعی قانونمند را تضمین می‌کند، برسازد و مشروعیت بخشد. به نظر می‌رسد که افزایش شمار داستان‌های زندگی و توجه محققان به زندگینامه‌ی خودنوشت، بر این ادعا صحه می‌گذارد. از آن جا که روایت زندگینامه خودنوشت، "ارائه وانمود انسانی" را طبیعی جلوه می‌دهد، همچنان به منزله یک طبقه بندی ادبی و یک ژانر برخوردار از قدرت ایدئولوژیکی باقی می‌ماند.

به طور خلاصه، زندگینامه خودنوشت دارای کارکرد سیاسی است. در فرهنگی که به فردگرایی و دانش تجربی ارجح نهاد می‌شود، "من" متکلم، سنجه‌ای برای دانش حاکم محسوب

می‌شود و از این رو، شکل آن نیز، ارجح خواهد بود. محققان زندگینامه‌های خودنوشت به دلیل همین کارکرد می‌توانند از نظریات پست مدرن که ایدئولوژی‌های نهفته در گفتمان را بررسی می‌کنند، بهره بگیرند. افزون بر این، اسمیت با مطرح کردن تفکر ساختارگرایانه و پس‌اساختارگرایانه، تأکید می‌کند که زبان قادر نیست به طور شفاف، یک سوژه تاریخی منسجم و ضروری را آشکار سازد. سوژه متکلمی که در گفتمان‌های چندگانه و متناقض به لحاظ تاریخی جای گرفته است، به واقع "من" را در موقعیت‌هایی از جهان پیرامون قرار می‌دهد که به لحاظ مفهومی، در زبان به واسطه گفتار ایستا محقق می‌گردد. در این صورت، ماهیت سوژه متکلم، زمینه‌ای مهم برای بحث‌های مربوط به زندگینامه خودنوشت و فمینیسم باقی خواهد ماند. در امتداد این موضوع، خویشتن زندگینامه خودنوشت را باید به عنوان یکبرساخته اجتماعی و تاریخی در نظر گرفت که مواضع چندگانه‌ای را در جهان‌ها و گفتمان‌های پیچیده اتخاذ می‌کند. به اعتقاد سیدونی اسمیت، شکل زندگینامه خودنوشت، متمرکز بر مردان است و بر اساس آن، تبار مردان و ایدئولوژی‌های جنسیتی، بازتولید می‌شوند. حال، سؤالی که مطرح می‌شود، این است که موجود انسانی "غیرمرد" که در فرهنگ به منزله "دیگری" به شمار می‌آید، چطور می‌تواند خویشتن را بازنمایی کند؟ منظور از "دیگری"، عموماً کسی است که در نظم برتر نمادین، برساختهای منفی به شمار می‌آید، به بیان دیگر، همان غیر مرد، غیر سفید، غیر امریکایی، و از این قبیل. سیدونی اسمیت می‌گوید تا قرن بیستم، زنان فقط در نوشته‌هایی بازنمایی می‌شدند که گفتمان مردان برای زنان برمی‌ساخته است، از جمله به عنوان راهبه، همسر و یا ملکه. هر چیز دیگری جز این نوشته‌ها به لحاظ زبان‌شناسی و فرهنگی غیرقابل تصور به شمار می‌رفت. به این ترتیب، دیگری فرهنگی برای ابراز وجود در آثار چاپی مجبور بود یا از نظم نمادین غالب استفاده کند و یا به کلی سکوت پیشه کند. بهزعم هنری لوئیز گیتز جونیور، نویسندگان حتی گفتمان "صدای دوگانه" را به کار می‌برده‌اند تا از این طریق، "متن نوشته‌شده" از سوی فرد سفیدپوست با صدای فرد سیاهپوست "صحبت کند". همین امر درباره مشکلات زنان در طول تاریخ، در ارتباط بانوشتن زندگینامه خودنوشت، صدق می‌کند. نماد یا استعاره "گفتمان دو صدایی"، میان گفتار سفیدپوست و صدای سیاهپوست تمایز قائل می‌شود، و همچنین گفتار مردانه و صدای زنانه را از یکدیگر متمایز می‌سازد. با این همه، در اینجا خطری بالقوه نهفته است، زیرا استعاره به کار رفته، از طریق طبیعی جلوه دادن صدای

سیاهپوست، صدای زنانه، تجربه سیاهپوست، تجربه زنانه، و همچنین با نادیده گرفتن نیروهای پیچیده‌ای که صداها و تجارب را تولید می‌کنند، صدا و تجربه را در مقام امری ذاتی معرفی می‌کند. آیا جوامع زبانی ما، فهم تجارب را شکل نمی‌دهند؟ چرا باید بر دوگانگی‌ها تأکید کرد؟ آیا "دیگری" فرهنگی در جوامع زبانی و استدلالی چندگانه سکونت ندارد؟ (اسمیت. 44):

برای قرائت و درک زندگینامه‌های خودنوشت باید راهکارهای جایگزین را جست و جو کرد و زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، جایگاهی غنی برای این منظور محسوب می‌شوند. زندگینامه خودنوشت قومیتی و داستان‌های خیالی مبتنی بر زندگینامه خودنوشت، شکل‌های اصلی برای کشف جامعه کثرت‌گرای اواخر عصر صنعتی در پایان قرن بیستم به شمار می‌روند. فیشر سه دلیل را برای این ادعا ذکر می‌کند: اول این که قومیت با هر نسل و به طور مداوم در حال برسازي دوباره است. به بیان دیگر، قومیت ساکن نیست. دوم، هیچ الگوی ایفای نقش برای اقلیت‌های امریکایی از جمله امریکایی -چینی، مکزیکی - امریکایی و غیره وجود ندارد. و سوم، زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی مجبورند صدا یا سبکی را پیدا کنند که بتواند مؤلفه‌های متعدد هویتی را در خود جای دهند. از این رو، به اعتقاد فیشر، باید مفهومی منکثر، چندبعدی، و چندوجهی از "خویشتن" را ابداع کنیم، مفهومی که بتواند حقیقات اجتماعی مربوط به چندگانگی را بیش از پیش در بوتۀ آزمایش بگذارد. راهکار فیشر برای بررسی زندگینامه‌های خودنوشت قومیتی، نقشه برداری‌های "غیرشناختی" از آگاهی حاضر در روایت زندگینامه خودنوشت، مانند روانکاوی، کارکرد رویا، استعاره، و فرآیند "انتقال" است. این ردیابی‌های غیرشناختی، "نشانه‌های زبان‌شناختی" را بازنمایی می‌کنند و بنابراین، با شیوه‌های استدلالی غالب و ریشه‌دار در ایدئولوژی پیوند دارند. در نتیجه، ارزش به کارگیری این راهکارهای غیرشناختی در ارائه راهی برای بررسی "دیگری" فرهنگی در نوشته‌های زندگینامه خودنوشت است، و از خطرات احتمالی "گفتمان‌دوصدایی نیز اجتناب می‌ورزد.

۴. تحلیل سوژه زندگینامه خودنوشت از نگاه پساساختارگرایی

باختین بر این باور است که ایدئولوژی از طریق قدرت گوشت و خون کرونوتوپ عمل می‌کند، و از این رو، باعث می‌شود یک نظم اجتماعی خاص، طبیعی به نظر برسد. همچنین، می‌توان گفت که این نکته، همان تأثیر پنهان زبان است. زبان شناسی دیگری بهنام امیل بنونیسست نیز خاطر

نشان می‌سازد که ضمائر شخصی در "نظام‌های دلالتی"، هرگز از قلم نمی‌افتند. اما، برخلاف سایر دلالتگرها، به مفهوم یا فردی اشاره نمی‌کنند. ضمائر شخصی به طبقه‌ای از کلمات تعلق دارند که از جایگاه سایر نشانه‌های زبانی می‌گریزند. این ضمائر، مبهم باقی می‌مانند تا زمانی که فرد از کلمه "من" استفاده کند، و به وسیله آن، خودش را از "شما" مجزا سازد و مورد خطاب قرار دهد. در این صورت، واقعیتی که "من" به آن اشاره دارد، واقعیت گفتمان است: در گفتماناست که "من"، متکلم را تعیین می‌کند و متکلم نیز خود را در مقام سوژه قرار می‌دهد. بنویسند اضافه می‌کند که زبانی که این چنین سازماندهی شده باشد، به متکلم اجازه می‌دهد تا کل زبان را با انتصاب "من"، به خود اختصاص دهد. گروه دیگری از ضمائر که در این جایگاه مبهم با ضمائر شخصی (من/شما) شریکند، کلماتی هستند که روابط زمانی و مکانی را حول سوژه، سازماندهی می‌کنند، از قبیل "این"، "اینجا"، "اکنون". این نشانه‌ها یا شاخص‌های زمان و مکان، همواره از سوی "من" یک گفتمان، تعیین می‌شوند. بنابراین، "من" که در گفتمان سخن می‌گوید، تعیین کننده "اینجا" و "اکنون"، "آنجا" و "سپس" به لحاظ زمانی و مکانی است. این جفت‌های مرتبط با هم در بستر "عدم تعین زبان شناختی"، دقیقاً همان اصطلاحات مربوط به کرونوتوپ‌های زندگی‌نامه خودنوشت هستند: من/شما؛ اینجا/آنجا؛ اکنون/سپس. همین که سوژه زندگی‌نامه خودنوشت صحبت کند، "من"، اینجا و اکنون را برمی‌سازد و بنابراین، زمان و مکان بودن و بیانات، و همچنین "شما" (خواننده) را به طور تصویری، تعریف می‌کند. آنجا و سپس، در نقطه مقابل اینجا و اکنون هستند، و از این رو می‌توان از طریق تحلیل زندگی‌نامه خودنوشت با روش کرونوتوپ، عدم تعین زبان در فرهنگ را تشخیص داد. اما، دقیقاً در همین اصطلاحات زوج گونه است که با قدرت استدلالی زبان برای شکل دادن به جهان تصویری موجود انسانی، روبرو می‌شویم. این اصطلاحات، به واقع اینجا و اکنون متکلم را تعریف می‌کنند و زمان و مکانی را که به واسطه آن می‌توان متکلم یا تصویری انسانی را مجسم کرد، مهیا می‌سازند.

بنابراین، زندگی‌نامه خودنوشت نیز از ارتباطی نزدیک با کرونوتوپ برخوردار است. از آن جا که زندگی‌نامه خودنوشت دارای قدرت شکل دادن به تصویر انسانی است، همین که خواننده، متکلم را در اینجا و اکنون "من" متکلم مجسم می‌کند، جای گذاری از طریق کرونوتوپ، روشی مؤثر برای قرار دادن متکلم در کائنات خواهد بود، زیرا تصویر مبتنی بر کرونوتوپ، تأثیری از

زبان، و در عین حال عموماً نامرئی است. تحلیل از طریق کرونوتوپ، به خصوص برای قرائت زندگینامه‌های خودنوشت "دیگری" به حاشیهرانده شده، بسیار ارزشمند است، زیرا خواننده در چنین تحلیلی می‌تواند شاهد تأثیر زبان باشد. به بیان دیگر، می‌توان جایگاهی را که گفتمان برای سوژه در کائنات تعیین می‌کند، تصور کرد (بنویست، 226). اگر ادعای بارت مبنی بر این که سوژه، تأثیری از زبان است را بپذیریم، تمرکز بر کرونوتوپ این امکان را در اختیارمان قرار می‌دهد تا آن تأثیر را به شکلی عینی بررسی کنیم. پرسش‌هایی که تلویحاً به دنبال این بررسی به میان می‌آیند، عبارتند از این که کدام نیروهای ایدئولوژیکی، سوژه را به سمت اینکرونوتوپ‌ها سوق می‌دهند؟ کدام هویت‌ها و روابط اجتماعی در این کرونوتوپ‌ها امکان‌پذیر و کدام یک امکان‌ناپذیر هستند؟ کدام معانی فرهنگی را می‌توان با آن زمان‌ها و مکان‌ها مرتبط دانست؟ کدام اهمیت ایدئولوژیکی را می‌توان برای موضع‌گیریکرونوتوپیک سوژه تاریخی در نظر گرفت؟ (بارت 167). کرونوتوپ‌ها مقولاتی طبیعی یا بدیهی نیستند، بلکه فرهنگ آنها را تجویز می‌کند و در معانی فرهنگی ریشه دارند. مطالعه زندگینامه‌های خودنوشت به طریق کرونوتوپ، به خصوص زندگینامه‌های خودنوشت "دیگری" فرهنگی، امکان قرائتی متفاوت را در اختیارمان قرار می‌دهد، که همانا درک تأثیر گفتمان‌هایی است که مؤلف زندگینامه خودنوشت در آنها جای می‌گیرد. این کار، از طریق بررسی قرارگیری زمانی و مکانی سوژه در جهان میسر می‌شود و امکان نقد فرهنگی ایدئولوژی‌های حاکم را نیز فراهم می‌آورد. از آنجا که سوژه‌های زندگینامه‌های خودنوشت، ایدئولوژی‌های حاکم را بازتولید می‌کنند، مسائل مطرح‌شده در زندگینامه خودنوشت فقط در مقوله‌های ادبی و تاریخی خلاصه نمی‌شوند، بلکه مسائل فرهنگی را هم دربرمی‌گیرند. اگر گسترده‌ترین مفهوم فرهنگ را در نظر بگیریم که به معنای موارد تجویز شده و موارد منع شده است، در این صورت، زندگینامه‌های خودنوشتی که برخی از مواضع سوژه را طبیعی‌سازی می‌کنند، در واقع حکم به تجویز این مواضع را می‌دهند و از این رو، ضامن روابط اجتماعی‌ای هستند که سوژه به شکلی غیرمستقیم آنها را ایجاد می‌کند. مسئله‌ای که باقی می‌ماند، این است که آیا مواضع سوژه مخالف یا مقاوم را هم می‌توان در قالب زندگینامه‌های خودنوشت بازنمایی کرد یا نه. به بیان دیگر، طبق استعاره به کار رفته از سوی باختین، می‌توان در برخی سوژه‌های زندگینامه خودنوشت، بازنمایی "نیروهای سانتریفیوژی" (مرکز گریزی) را که از مرکز حرکت می‌کنند و دور می‌شوند، جست و جو

کرد (یعنی همان گریز از نهادهای غالب). در برخی دیگر از سوژه‌های زندگی‌نامه خودنوشت، "نیروهای سانتریپدال" (مرکز محوری) را می‌یابیم که برعکس، از محیط و حاشیه به سمت مرکز می‌روند (به مفهوم این همانی با نهادهای غالب که یکپارچگی را تجویز و طبیعی سازی می‌کنند).

چنانچه سوژه‌های زندگی‌نامه‌ی‌های خودنوشت را به شیوه کرونوتوپیک در روایت قرار دهیم و کارکردهای استدلالی را که این سوژه‌ها در آنها گذاشته شده اند، بیابیم، می‌توان اثرات گفتمان‌ها بر سوژه را ردیابی کنیم و سوژکتیویته‌های چندگانه‌ای را که درون آنها زندگی می‌کنند، بازشناسیم. همین که میان راوی، سوژه تاریخی، و سوژه زندگی‌نامه خودنوشت تمایز قائل شویم، قادر خواهیم شد که از ذات باوری افراد یا گروه‌هایی که در آنها زندگی می‌کنند، اجتناب ورزیم، و الگوهای سوژه‌ای را باگفتمان‌ها مرتبط سازیم. بی شک، در بستر دنیای پست مدرن، ما در گفتمان‌های چندگانه و متناقض به سر می‌بریم، زیرا شرایط تاریخی و اقتصادی زندگی انسان امروزی هم چندگانه و هم متناقض است. فرض کردن یک "خویشتن ذات باور" به معنای نفی آن تناقضات و شرایط خواهد بود. افزون بر این، میل به یافتن یک خویشتن در زندگی‌نامه خودنوشت، به دلیل ناممکن بودن بازنمایی یک کل از راه زبان، به ناچار با شکست مواجه می‌شود. از این رو، داعیه برخورداری از یک "خویشتن ذات باور"، به معنای انکار شیوه‌ای است که شرایط تاریخی، نیروهای مادی و گفتمان‌های فرهنگی، بیانات خویشتن را شکل می‌دهند.

با توجه به توضیحات بالا، به طور خلاصه می‌توان گفت که لازم است سه موضوع نقادانه را در بررسی زندگی‌نامه خودنوشت مدنظر داشت. موضوع اول، با کاربردها و اهداف زندگی‌نامه خودنوشت سر و کار دارد، این که آیا طبق نظر پال اسمیت، "فُرم" فقط در جهت تضمین روابط اجتماعی و قانونی عمل می‌کند، و یا این که می‌تواند ایدئولوژی‌های غالب و رایج در روابط اجتماعی را به چالش بکشد؟ کانون توجه مسئله دوم، معنای سوژه متکلم در زندگی‌نامه خودنوشت است، که در بخش نخست اینمقاله نیز به اختصار آمده است، به این مفهوم که آیا در مرکز زندگی‌نامه خودنوشت، یک "خویشتن" یا یک "فرد ذات باور" را قرائت می‌کنیم که او را منسجم و یکپارچه تصور می‌کنیم و خالق معنای خودش می‌دانیم، و یا این که در واقع سوژه ایست‌مدرن را در زندگی‌نامه خودنوشت می‌یابیم، سوژه‌ای پویا که در طول زمان دستخوش

تغییر می‌شود، از جایگاهی تاریخی در دنیا برخوردار است و در گفتمان‌های گوناگون نیز شرکت می‌کند؟ مسئله سوم، ارتباط تنگاتنگی با دو مورد پیشین دارد، این که چگونه می‌توان درباره ارتباط میان سوژه و زبان که نویسنده از آن، برای ارائه "من" سوژه متکلم استفاده می‌کند، نظریه پردازی کرد؟ آیا باید یک زبان شفاف را فرض بگیریم که به طور ضمنی حاکی از این است که سوژه متکلم به طور خودکار معنای قصد شده را که بلافاصله درک می‌شود، از طریق زبان منتقل می‌کند، و یا این که به واسطه روش‌های استدلالی، بیان‌های احتمالی که پراکنده، تکه تکه و نامناسب برای ارائه "من" متکلم هستند، شکل می‌گیرند؟ نحوه پاسخ ما به این پرسش‌ها بر چگونگی درک و قرائت ما از اقلیت‌های فرهنگی ای که در حاشیه قرار دارند، تأثیر می‌گذارد. به اعتقاد برگلند، در جامعه کثرت‌گرای غربی، باید مفهوم "خویش‌ن انسان‌گرا و ذات باور (ماهیت باور)" در مرکز زندگی‌نامه خودنوشت را موردچالش قرار دهیم و به درک سوژه چندوجهی زندگی‌نامه خودنوشت که به لحاظ اجتماعی و تاریخی شکل گرفته است، دست پیدا کنیم. زندگی‌نامه‌های خودنوشت قومیتی در این بستر، جایگاه معناداری را برای کشف سوژکتیویته‌های چندگانه فراهم می‌آورند. به زعم برگلند، باید قرائتی نقادانه تر از زندگی‌نامه‌های خودنوشت قومیتی داشت که بر شاخص‌های زبان‌شناسی استوارند، زیرا ایدئولوژی‌ها در استعاره‌ها و کاربرد رویا ریشه دارند، و قومیت‌ها چه بسا ایدئولوژی‌های غالب را از این طریق بیان میکنند.

استعاره "گفتمان دوصدایی"، که تلویحا نشان‌دهنده زبان و تجربه ظالم و مظلوم است، ممکن است طبقه بندی‌ها را طبیعی جلوه دهد. این استعاره، نه زبان و نه تجربه را مشکل ساز نمی‌کند، بلکه حتی منکر پیوند میان آنها و ابهامات‌شانمی‌شود. از این رو، این ادعای پست مدرنیسم را که می‌گوید، این گفتمان‌ها هستند که شیوه تجربه ما از جهان را شکل می‌دهند، مخفی می‌سازد. اظهارنظر رولان بارت مبنی بر این که سوژه را می‌توان "تأثیری از زبان" تعریف کرد، نشان‌دهنده پیچیدگی رابطه میان سوژه و زبان است. اگر بپذیریم که انسان‌ها در گفتمان‌های چندگانه و متناقض قرار گرفته اند، باید گفت که همین تأثیر ناشی از این چندگانگی، سوژه را شکل می‌دهد. بارت همچنین معتقد است که کلیه نیروهای بیرونی، ناگزیرند که زبان را برابیند، درست همان گونه که یک فقیر مجبور می‌شود نان بدزدد. پرسشی که این استعاره به میان می‌آورد، این است که چگونه افراد، سوژکتیویته‌های خود را در زبانی که به سرقت رفته

است، ابراز می‌کنند، و این زبان تا چه اندازه برای کسانی که ناچار به سرقت آن شده‌اند، متفاوت عمل می‌کند؟ به بیان دیگر، فراخوانِ فیشر برای یافتن راهی کمتر آشکار به منظور بررسی سوژه زندگی‌نامه خودنوشت، به‌خصوص در مورد بررسی سوژکتیویته‌های افرادی که در مقام "دیگری" فرهنگی برساخته شده‌اند، ارزشمند به شمار می‌آید. می‌توانیم با استفاده از روش‌های غیرشناختی یادشده برای قرائت زندگی‌نامه خودنوشت، به‌خصوص تحلیل کروئوتوپیک (مبتنی بر زمان-مکان)، پیامدهای روش‌های استدلالی در خصوص سوژه‌های متکلم را متصور شویم و به بررسی تبعات این تأثیرات، هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ فرهنگی، بپردازیم. تحلیل کروئوتوپیک این امکان را در اختیار ما قرار می‌دهد که سوژکتیویته‌های دخیل در زندگی‌نامه‌های خودنوشت را مورد بررسی قرار دهیم، هم سوژه‌های ارتقاء یافته‌ی فرهنگ جامعه که ضامن روابط اجتماعی و قانونی هستند و هم کسانی که در موضع سوژه‌های مقاوم قرار می‌گیرند و نقاب را از ایدئولوژی‌های فرهنگی ریشه‌دار برمی‌دارند. به عقیده برگلند، چنین نگاهی به زندگی‌نامه خودنوشت، آن را در جایگاهی مناسب برای به چالش کشیدن روابط اجتماعی غالب قرار می‌دهد (برگلند، 161).

۵. نتیجه‌گیری

نظریه سوژه در زندگی‌نامه خودنوشت، وجود سوژکتیویته‌های چندگانه و متناقض را به منزله اثری از گفتمان‌های چندگانه در لحظه خاصی از تاریخ در نظر می‌گیرد. کسانی که از نظریات پست مدرن در خصوص سوژه هراس دارند، در واقع حمله به خویشتن خودمختار و منسجم را با حمله به کل انسان‌ها یکسان می‌گیرند. بدیهی است که باید میان "خویشتن در رویکرد انسان‌گرایی" و "کل انسان‌ها" تمایز قائل شویم و در مفهوم انسان نیز بازنگری کنیم. مفاهیم ما از خویشتن انسان‌گرا/ذات باور کهدر پانصد سال اخیر در اروپا به عنوان خویشتن عقلانی، منسجم، واحد و در عین حال مردسالار طبیعی‌سازی شده است، پیوند قوی و نزدیکی با سنت‌های فردگرایی غربی دارد. همچنین، مفهوم خویشتن فردگرا، یکپارچه و تفکیک‌ناپذیر عصر روشنگری، بازنمایی‌هایی از زندگی‌نامه‌های خودنوشت هژمونیک را به وجود آورده است، بازنمایی‌هایی که تمایل پنهان خویشتن دکارتی برای حاکمیت بر دنیا و تملک آن را آشکار می‌کند. این دیدگاه درباره خویشتن، شیوه شکل‌گیری ما در زبان و برخوردار از جایگاه‌های

متفاوت در آن را (که منوط به نژاد، طبقه اجتماعی، جنسیت و یا قومیت است)، پنهان می‌سازد و بر آنها نقاب می‌گذارد. از آن جا که این الگوی انسان‌گرا/ ذات باور، دیدگاه خود در خصوص انسان‌ها را تعمیم می‌دهد و جهانی سازی می‌کند، در واقع افراد را تاریخ‌زدایی کرده، و دیالکتیک لحظه تاریخی و همچنین کارکردهای ایدئولوژیکی شکل‌دهنده سوژکتیویته‌ها را نادیده می‌گیرد. مطالعات زندگینامه خودنوشت را می‌توان به عنوان جایگاهی در نظر گرفت که نه فقط مفاهیم ذات‌باوری موجود انسانی را به چالش می‌کشد، بلکه همچنین به بررسی تأثیر گفتمان‌های مختلف بر سوژه‌ها می‌پردازد. از این رو، مطالعات زندگینامه خودنوشت به واقع جایگاهی را برای نقد فرهنگی و تغییرات اجتماعی در میانه دنیای پست مدرن یعنی دنیایی که تکه تکه شدن، روایات متناقض و چندگانه، مبارزات جهانی ستمدیدگان، و فروپاشی معرفت‌شناسی و نظام‌های سیاسی مدرن، وجه مشخصه آن شده است، فراهم می‌آورد. در نهایت، باید گفت، از آن جا که زندگینامه خودنوشت، از قدرتمندترین بخش‌های برخی مواضع سوژه برخوردار است، گفتمان زندگینامه خودنوشت در عصر پست مدرن، آمیزه‌ای از هر دو سوژه واقعی و برساخته است که در زبان بازنمایی‌کننده زندگی خصوصی و زندگی عمومی نگارنده زندگینامه خودنوشت با در نوردیدن مرزهای یکدیگر و راه یافتن هر یک به درون دیگری، انجام می‌پذیرد. از این رو، "من" زندگینامه خودنوشت هم سوژه واقعی این گفتمان است و هم نماینده دیگران برساخته شده در متن خواهد بود.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. Chantal Mouffe.
2. Leigh Gilmore.
3. Disciplinary experimentation.
4. Literary text.
5. Critical context.
6. Collectivity.
7. Tradition.
8. Generic typology.
9. Henry Adams.
10. Fiction.
11. Marks.
12. The real.
13. Catachrestical.

14. Discursive effect.
15. Andrei Codrescu.
16. Paul Jay.
17. Off- limits.
18. Sidonie Smith.
19. "Identity's Body".
20. Fragmentation.
21. Skins and skeins of meaning.
22. Michael Fischer.
23. Native point of view.
24. In-depth interview.
25. New social theory.
26. Black hole.
27. Symbol clusters.
28. Nodes of semantic networks.
29. Symbolic system.
30. Associations.
31. Metonyms.
32. Representative.
33. Paul Smith.
34. Presentation of the human seem.
35. Henry Louis Gates, Jr.
36. Noncognitive.
37. Dreamwork.
38. Transference.
39. Linguistic markings.
40. Double-voiced discourse.
41. Betty Bergland.
42. Chronotype.
43. Mikhail Bakhtin.
44. Chronotope.
45. Emile Beneviste.
46. Systems of signification.
47. Linguistic indeterminacy.
48. Roland Barthes.
49. Centrifugal forces.
50. Centripedal forces.
51. Essentializing.
52. Essentialist self.
53. Humanist self.
54. Travesty.

۷. منابع

- Bakhtin, M.M. *The Dialogic Imagination: Four Essays*. Trans. Caryl Emerson and Michael Holquist. Austin: U. of Texas P, 1981.
- Barthes, Roland. *Roland Barthes*. Trans. Richard Howard. New York: Noonday, 1977.
- Beneviste, Emile. *Problems in General Linguistics*. Trans. Mary Elizabeth Meek. Coral Gables: U of Miami P, 1971.
- Bergland, Betty. "Postmodernism and the Autobiographical Subject: Reconstructing the "Other"." *Autobiography & Postmodernism*. Ed. Kathleen Ashley, Leigh Gilmore & Gerald Peters. Boston: U of Massachusetts, 1994.
- Cawley, Christopher, ed. *The Philosophy of Autobiography*. USA: University of Chicago Press, 2015.
- Fischer, Micheal M.J. "Autobiographical Voices and Mosaic Memory". *Autobiography & Postmodernism*. Ed. Kathleen Ashley, Leigh Gilmore & Gerald Peters. Boston: U of Massachusetts, 1994.
- Gilmore, Leigh. *The Limits of Autobiography: Trauma and Testimony*. London. Cornell University Press, 2001.
- Gilmore, Leigh. "The Mark of Autobiography: Postmodernism, Autobiography and Genra." *Autobiography & Postmodernism*. Ed. Kathleen Ashley, Leigh Gilmore & Gerald Peters. Boston: U of Massachusetts, 1994.
- Smith, Sidonie. *A Poetics of Woman's Autobiography: Marginality and the Fictions of Self-Representation*. Bloomington: Indiana UP, 1987.